

خسته از ازدحام آدم‌ها خسته از حرف‌ها و هذیان‌ها
 خسته از کوچه‌های دلتنگی خسته‌ام خسته از خیابان‌ها
 خسته از روزنامه‌های جهان، خسته چون چشم‌های منتظران
 خسته از جنگ‌های بی‌پایان، خیلِ سربازها و میدان‌ها
 خسته از ماجرای برّه و گرگ، از سیاست‌مدارهای بزرگ
 خسته از این‌همه سخنرانی خسته از قصرها و سلطان‌ها
 خسته از حرف‌های تکراری، از سلام و علیک اجباری
 خسته از عشق‌های بازاری خسته از وصل‌ها و هجران‌ها
 ...باز در کوچه‌ها صدای اذان، مسجدی مانده است و رهگذران
 پهن کن سفره‌ی دلِ خود را، خسته هستند خیلِ مهمان‌ها
 باز بارِ گناه آوردم بنده‌ای روسیاه آوردم
 به تو امشب پناه آوردم مثل گنجشک‌ها به ایوان‌ها
 روضه‌خوان! قدری از گناه بگو از کلاغانِ روسیاه بگو
 آخرِ قصه باز می‌گردند همه به هیأتِ پشیمان‌ها
 باز هم مسجد است و نذرِ غذا، روضه‌ی کفتر و امام رضا
 من که کم هستم این‌همه حیف است نروم مسجدِ فراوان‌ها
 دیر یا زود می‌رسد از راه روزهای خوشِ رسول‌الله

بازهم می‌گریزد آخر کار دیو از خاتم سلیمان‌ها
این همه یارِ باصفا داریم این همه مسجد «قُبا» داریم
کعبه را فتح می‌کنیم از نو با همین رحل‌ها و قرآن‌ها
پشت من خلق‌های انبوه است، من امام جماعتم نوح است
بارها از تنور این مسجد، راه افتاده است طوفان‌ها
ما طبیبانِ مسجدِ دردییم به شکوه تو باز می‌گردیم
چون پرستو پس از پریدن‌ها چون بهاران پس از زمستان‌ها

۲

روضه خوان آیه ای تلاوت کن
روضه خوان از بهشت صحبت کن
از ثواب سلام حرف بزن
از حلال و حرام حرف بزن
یاد من داده ای دعا خوب است
تو به من گفته ای خدا خوب است
می‌گشایی دری به کودکی ام
تو مرا می‌بری به کودکی ام
به همان کوچه ی پر از کودک

مسجد آن محله ی کوچک
چشمی از گریه بود چون رودی
مسجدی داشتیم و معبودی
یاد آن روزها بخیر ای دل
زود رفتند ای دل غافل
عطر گلدسته را نگیر از من
این دل خسته را نگیر از من
از همین سمت گنبدت گهگاه
می شود راه آسمان کوتاه
متحد می شود درون و برون
در تو جان موذن و ماذون
در تو گل می کند صدای اذان
می شکوفد شکوفه های اذان
در تو محراب می کشد فریاد
آتش و آب می کشد فریاد
پس به حق تحمل زهرا
قسم ات می دهم گل زهرا
این طرف ها بیایی آقا جان

مسجد ما بیایی آقا جان

آرش پورعلیزاده